

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۱۵

آیه ۹-۱۱

آیه و ترجمه

۹ یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءکم جنود فاءرسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها و کان الله بما تعملون بصیراً
 ۱۰ اذ جاء وکم من فوقکم و من اءسفل منکم و اذ زاغت الابصر و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا
 ۱۱ هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شدیداً

ترجمه :

۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.
 ۱۰ - به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدایم بردید!
 ۱۱ - در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۱۶

تفسیر:

آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب

این آیات و چندین آیه بعد از آن که مجموعاً هفده آیه را تشکیل می دهد پیرامون یکی از بزرگترین آزمونهای الهی در مورد مؤمنان و منافقان و امتحان صدق گفتار آنها در عمل - که در آیات گذشته از آن بحث شد - سخن می گوید.

این آیات از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی جنگ احزاب، بحث

می‌کند، جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده، و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند

جنگ «احزاب» چنانکه از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه‌ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروههای مختلفی بود که با پیشرفت این آئین منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد.

نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود «بنی نضیر» روشن شد که به مکه آمدند و طایفه «قریش» را به جنگ با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می‌ایستند، سپس به سراغ قبیله «غطفان» رفتند، و آنها را نیز آماده کارزار کردند.

این قبائل از هم پیمانان خود مانند قبیله «بنی اسد» و «بنی سلیم»، نیز دعوت کردند، و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل برسانند، مسلمین را در هم بکوبند، مدینه را غارت کنند، و چراغ اسلام را خاموش سازند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۱۷

مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی، اطراف مدینه را خندقی کردند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ، جنگ خندق است).

لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت، جانها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشکریان اسلام در مقابل آنها (تعداد لشکر کفر را ده هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند) و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم، آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می‌ساخت.

ولی خدا می خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید، صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد، توطئه گران را افشا کند، و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد. سرانجام این غزوه - چنانکه شرح آن خواهد آمد - به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند، و نیروهای غیبی فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد. قدرت نمائیهای شگرفی همچون قدرتنمائی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در برابر عمرو بن عبدود بر آن افزوده شد، و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند. آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیلهای کوبنده و افشاگرانه خود به عالیترین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهائی اسلام و کوبیدن منافقان بهره گیری کرد.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۱۸

این دورنمائی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد. از اینجا به سراغ تفسیر آیات می رویم و سایر جزئیات این غزوه را به بحث نکات وا می گذاریم. قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می کند سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می پردازد. می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکریهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند» (یاایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ جائتکم جنود). «ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید، و به این وسیله آنها را در هم کوبیدیم» (فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها). «و خداوند به تمام کارهایی که انجام می دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است» (و کان الله بما تعملون بصیرا).

در اینجا چند مطلب قابل دقت است:

۱ - تعبیر به اذکروا نشان می دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و

گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند در فکر خودمورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تاثیر عمیقتری بخشد.

۲- تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش، غطفان بنی سلیم، و بنی اسد، و بنی فزاره و بنی اشجع و بنی مرة) و طایفه یهود داخل مدینه است.

۳- منظور از جنودا لم تروها که به یاری مسلمانان آمدند همان

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۱۹

فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحا در قرآن مجید آمده است ولی همانگونه که در ذیل آیه ۹ سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشتگان، این جنود الهی نا پیدا، رسما وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند، بلکه قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته اند.

آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب، و قدرت عظیم جنگی دشمنان، و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است چنین می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین شهر شما وارد شدند (ومدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید»! (اذ جائوكم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا).

بسیاری از مفسران کلمه «فوق» را در این آیه اشاره به جانب شرق مدینه می دانند که قبیله «غطفان» از آنجا وارد شدند و «اسفل» را اشاره به غرب که قبیله قریش و همراهان آنها از آنجا ورود کردند.

البسته با توجه به اینکه مکه درست در جنوب مدینه واقع شده، قبائل مشرکین مکه باید از جنوب آمده باشند، ولی شاید وضع جاده و مدخل مدینه چنان بوده که آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده اند و به هر حال جمله بالا اشاره به محاصره این شهر از سوی دشمنان مختلف اسلام است جمله «زاغت الابصار» با توجه به اینکه «زاغت» از ماده «زیغ» به

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۰

معنی تمایل به یکسو است اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت شدید پیدا می کند که چشمان او به یک سمت منحرف، و روی نقطه معینی ثابت و خیره می شود.

جمله «بلغت القلوب الحناجر» (قلوبها به گلوگاه رسیده بود) کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می گوئیم «جانش به لب رسید» و گرنه هرگز، قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی کند و هیچگاه به گلوگاه نمی رسد.

جمله «و تظنون بالله الظنونا» اشاره به این است که در این حالت، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود، چرا که هنوز از نظر نیروی ایمان به مرحله کمال نرسیده بودند، اینها همان کسانی بودند که در آیه بعد می گوید: شدیداً متزلزل شدند.

شاید بعضی فکر می کردند ما سرانجام شکست خواهیم خورد، و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می شود، روزهای آخر عمر اسلام فرارسیده است و وعده های پیامبر در زمینه پیروزی مطلقاً تحقق نخواهد یافت!

البته این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دلهای بعضی پیدا شده بود، این شبیه همانست که در جنگ احد، قرآن مجید از آن یاد کرده می گوید: و طائفة قد اهمتهم انفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية: «گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ، تنها به فکر جان خود بودند و گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت داشتند»! (سوره آل عمران آیه ۱۵۴).

البته مخاطب در آیه مورد بحث مسلماً مؤمنانند، و جمله یا ایها الذین آمنوا در آیه قبل دلیل روشنی بر این معنی است، و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته اند گویا به این نکته توجه نکرده اند و یا پنداشته اند که این قبیل گمانها

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۱

با ایمان و اسلام سازگار نیست در حالی که بروز این قبیل افکار در حد یک وسوسه آنهم در شرائط بسیار سخت و بحرانی، برای افراد ضعیف الایمان و تازه مسلمان یک امر طبیعی است! اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد، چنانکه در آیه بعد

می‌گوید: «در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند» (هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شديدا).

طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می‌شود، جسم اونیز از این طوفان بر کنار نمی‌ماند، و در اضطراب و زلزل فرو می‌رود، بسیاری دیده‌ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند در همان جای خود که نشسته‌اند مرتباً تکان می‌خورند، دست بر دست می‌مالند، و اضطراب خود را در حرکات خود کاملاً مشخص می‌نمایند.

یکی از شواهد این وحشت شدید این بود که نقل کرده‌اند پنج قهرمان معروف عرب که عمرو بن عبدود سرآمد آنها بود لباس جنگ پوشیده و باغورور خاصی به میدان آمدند و هل من مبارز گفتند، مخصوصاً «عمرو بن عبدود» رجز می‌خواند و بهشت و آخرت را به مسخره گرفته بود، و می‌گفت: «مگر نمی‌گوئید مقتولین شما در بهشت خواهند بود؟ آیا کسی از شما شوق دیدار بهشت در سر ندارد؟! ولی در برابر نعره‌های اوسکوت بر لشکر حکمفرما بود، و کسی جرات مقابله را نداشت، جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) که به مقابله برخاست و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان نمود که در بحث نکات مشروحا خواهد آمد.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۲

آری فولاد را در کوره داغ می‌برند تا آبدیده شود، مسلمانان نخستین نیز باید در کوره حوادث سخت، مخصوصاً غزواتی همچون غزوه احزاب، قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۳

آیه ۱۲-۱۷

آیه و ترجمه

۱۲ و اذ يقول المنافقون و الذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الاغوروا
۱۳ و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا و يستذن فريق منهم
النبي يقولون ان بيوتنا عورة و ما هي بعورة ان يريدون الا فرارا
۱۴ و لو دخلت عليهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها و ما تلبثوا بها الا يسيرا
۱۵ و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الادبار و كان عهد الله مسئولا

۱۶ قل لن ينفعكم الفرار ان فررتم من الموت ءو القتل و اذا لا تمتعون الا قليلا

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۴

۱۷ قل من ذا الذی يعصمکم من الله ان ءراد بکم سوءا ءو ءراد بکم رحمة ولا يجدون لهم من دون الله

ترجمه :

۱۲ - بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گفتند خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.
۱۳ - و نیز به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های مابدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند!

۱۴ - آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنها می‌کردند می‌پذیرفتند، و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نمی‌کردند.
۱۵ - آنها قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند).

۱۶ - بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت، و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت.
۱۷ - بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر اومصیبت یا رحمتی را برای شما اراده کرده، و غیر از خدا هیچ سرپرست و یاورى نخواهند یافت.

تفسیر:

منافقان و ضعیف‌الایمانها در صحنه احزاب

گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۵

درگیر شدند، روشن است در اینگونه موارد بحرانی مردمی که در

شرائط عادی ظاهر را در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می‌شوند، در اینجا نیز مسلمانان به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند: جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان، جمعی افراد ضعیف الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت گروهی در فکر خانه وزندگی خویشتن و در فکر فرار بودند جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند و گروهی تلاش می‌کردند رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند.

خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و یوم البروز آشکار ساخت.

در آیات گذشته از جمعیت مسلمانان ضعیف الایمان و وسوسه‌ها و گمانهای بدی که با آن دست به گریبان بودند سخن در میان بود، و در نخستین آیات مورد بحث گفتگوی منافقان و بیمار دلان منعکس شده است.

می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان و آنها که دلی بیمار داشتند می‌گفتند: خدا و پیامبرش چیزی جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند!» (اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا).

در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسلمانان هر یک مشغول کردن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی‌کرد، خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دادند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا وارد خندق شد، و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکبیر پیروزی گفت، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری درهم

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۶

شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد،

و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند، سلمان از این ماجرا سؤال کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«در میان برق اول سرزمین حیره و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می شوند! و در برق دوم قصرهای سرخفام («شام و روم») نمایان گشت، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای («صنعاء و یمن») را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امت من باز بر آنها پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان!

منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیبی؟ و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید) و حتی نمی توانید به بیت الحذر بروید (چه خیال باطل و پندار خامی؟!).

آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیمار دلان می گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعدهای به ما نداده است، (آنها از قدرت بی پایان پروردگار بیخبرند).

و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه فریب

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۷

و غروری بیش نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در لابلای جرقه های آتشی که از برخورد کلنگهائی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده میشد جستن می کرده می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند، و به امت جان بر کفش بشارت دهد، و از اسرار آینده پرده بردارد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از الذین فی قلوبهم مرض همان منافقان است، و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه «منافقین» که قبل از آن آمده است، و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق؟! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد، انسانهای دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائماً در اضطراب و تضاد و

تناقض رفتارند

شاهد این سخن چیزی است که در آغاز سوره بقره آمده است که در توصیف منافقین می‌گوید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا: «در دلهای آنها یکنوع بیماری است و خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می‌افزاید!» (بقره آیه ۱۰).

در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته می‌گوید: «و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند ای مردم یثرب! (مدینه) اینجا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود بازگردید» (و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا). خلاصه در برابر این انبوه دشمن کاری از شما ساخته نیست خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشان را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید. و به این ترتیب می‌خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۸

از یکسو.

از سوی دیگر «گروهی از همین منافقین» که در مدینه خانه داشتند از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه می‌خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذر تراشی می‌کردند از جمله می‌گفتند: خانه‌های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود، آنها فقط می‌خواستند صحنه را خالی کرده فرار کنند» (و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا). واژه «عوره» در اصل از ماده «عار» است، و به چیزی گفته می‌شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد، به شکافهائی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می‌شود، و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها، و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز «عوره» گفته می‌شود، در اینجا منظور خانه‌هایی است که در و دیوار مطمئنی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می‌رود. «منافقان» با مطرح ساختن این عذرهای می‌خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه‌های خود پناه برند.

در روایتی آمده است که طایفه «بنی حارثه» کسی را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند و گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه‌های انصار همچون خانه‌های ما نیست، و میان ما و طایفه «غطفان» که از شرق مدینه هجوم آورده‌اند حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه‌های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اجازه داد.

این موضوع به گوش «سعد بن معاذ»، بزرگ انصار رسید، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تاکنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده‌اند، اینها دروغ می‌گویند،

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۲۹

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد باز گردند. «یثرب» نام قدیمی مدینه است، پیش از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنجا هجرت کند، بعد از آن کمکم نام مدینه الرسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفف آن همان «مدینه» بود. این شهر نامهای متعددی دارد، سید مرتضی (رحمة الله علیه) علاوه بر این دو نام (یثرب و مدینه) یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده از جمله «طیبه» و «طابه» و «سکینه» و «محبوبه» و «مرحومه» و «قاصمه» است (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می‌نامند).

در پاره‌ای از روایات آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «این شهر را یثرب ننماید» شاید به این جهت که یثرب در اصل از ماده «ثرب» (بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی‌پسندید. به هر حال اینکه منافقان اهل مدینه را با عنوان یا اهل یثرب خطاب کردند بی دلیل نیست، شاید به خاطر این بوده که می‌دانستند پیامبر از این نام متنفر است، و یا می‌خواستند عدم رسمیت اسلام و عنوان «مدینه الرسول» را اعلام دارند، و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند! آیه بعد به سستی ایمان این گروه اشاره کرده می‌گوید: «آنها در اظهار

اسلام آنقدر سست و ضعیفند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند، و این شهر را اشغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آئین شرک و کفر باز گردید به سرعت می پذیرند، و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد!! (و لو دخلت علیهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۳۰

لاتوها و ما تلبثوا بها الا یسیرا).

پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی پاشنه اند نه آماده پیکار بادشمنند و نه پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می شوند و تغییر مسیر می دهند.

بنابر این منظور از کلمه «فتنه» در اینجا همان شرک و کفر است (همانگونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه ۱۹۳ سوره بقره آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد از «فتنه» در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه جویان همکاری می کنند!

اما این تفسیر با ظاهر جمله و لو دخلت علیهم من اقطارها (اگر از اطراف برمדיنه هجوم آورند...) سازگار نیست، و شاید به همین دلیل اکثر مفسران همان معنی اول را انتخاب کرده اند.

سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می کشد و می گوید: «آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت» و آنها در برابر آن مسئولند (و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الا دبار و کان عهد الله مسئولا)

بعضی گفته اند: منظور از این عهد و پیمان همان تعهدی است که طایفه «بنی حارثه» در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشیمان شدند، عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همانها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان شکنی افتادند.

بعضی نیز آن را اشاره به عهدی می دانند که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل

از هجرت پیامبر با آن حضرت بستند.
ولی به نظر می‌رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هم این عهد و پیمانها و هم سایر عهد و پیمانهای آنها را شامل می‌شود.
اصولا هر کسی ایمان می‌آورد و با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت می‌کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند. تکیه بر عهد و پیمان در اینجا به خاطر این است که حتی عرب جاهلی به مساله عهد و پیمان احترام می‌گذاشت، چگونه ممکن است کسی بعد از ادعای اسلام، پیمان خود را زیر پا بگذارد؟
بعد از آنکه خداوند نیت منافقان را افشاء کرد که منظورشان حفظ خانه‌هایشان نیست، بلکه فرار از صحنه جنگ است، با دو دلیل به آنها پاسخ می‌گوید.
نخست به پیامبر می‌فرماید: «بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت و بیش از چند روزی از زندگی دنیابهره نخواهید گرفت» (قل لن ینفعکم الفرار ان فررتن من الموت او القتل واذا لا تمتعون الا قليلا).
گیرم موفق به فرار شدید، از دو حال خارج نیست، یا اجلتان سر آمده و مرگ حتمی شما فرا رسیده است، هر جا باشید مرگ گریبان شما را می‌گیرد حتی در خانه‌ها و در کنار زن و فرزندانتان، و حادثه‌ای از درون یا از برون به زندگی شما پایان می‌دهد، و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد چهار روزی در این دنیای زندگی توأم با ذلت و خفت خواهید داشت، و اسیر چنگال دشمنان و سپس عذاب الهی خواهید شد.

در حقیقت این بیان شبیه همان چیزی است که در جنگ احد، خطاب به گروه دیگری از منافقان سست عنصر نازل گردید: قل لو کنتن فی بیوتکم لبرزالذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم: «بگو حتی اگر در خانه‌هایتان باشید، آنها که مقدر شده است کشته شوند به سراغشان در بسترهایشان می‌آیند و آنها را از دم شمشیر می‌گذرانند»! (آل عمران - ۱۵۳).

دیگر اینکه مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است، و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

«ای پیامبر! به آنها بگو چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد»؟! (قل من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوء او اراد بکم رحمة).

آری «آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت» (و لایجدون لهم من دون الله ولیا و لا نصیرا).

بنابر این اکنون که همه مقدرات شما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید.

بعد ←

↑ نفرت

→ قبل